

فصلنامه علمی-پژوهشی آیین حکمت
سال چهارم، پاییز ۱۳۹۱، شماره مسلسل ۱۳

مبانی عقلی و نقلی ولایت تکوینی

تاریخ دریافت: ۹۱/۶/۱۹

تاریخ تأیید: ۹۱/۷/۲۱

سید محمود موسوی *

مسئله امامت با دو رویکرد تنزل یافته و زمینی، از سویی، و متعالی و آسمانی، از دیگر سو، مواجه بوده است. منابع وحیانی از قرآن کریم و روایات - که مهم‌ترین معرفت دینی‌اند - دیدگاهی فراتر از منصب‌های اعتباری و زمینی به امامت دارند و با نگاهی هستی‌شناسانه به امامت، ولایت را به عنوان مهم‌ترین و مترقی‌ترین شاخص امامت معرفی می‌کنند. فیلسوفان و عارفان مسلمان با مراجعه و الهام از سخن وحی کوشیده‌اند از منظر عقلانی این جایگاه ویژه خلیفه الله تبیین گردد و در امری فراتر از منصب‌های ظاهری و قراردادی ترسیم شود. از نگاه اینان، امام همواره حجت الهی در امر آفرینش است و دارای ولایت باطنی و قدرت تصرف در عالم است. این اقتدار باطنی ناشی از بُعد خلیفه‌اللهمی و تابع مرتبه وجودی او است که وجه مشترک و اساس پدیده نبوت و امامت است. ویژگی عمده ولایت عبارت است از تقرّب خاص به خدا، علم، معرفت متعالی و عبودیت محض و خالص او که مرتبه‌ای از ربوبیت تکوینی و تدبیر و تصرف او را در پی دارد.

واژه‌های کلیدی: امامت، ولایت، خلیفه الله، تکوین، تشریح، خلقت.

* استادیار دانشگاه باقرالعلوم 7.

مقدمه

اصطلاح ولایت در قرآن و نیز روایات به وفور یافت می‌شود و نیز بحث انسان کامل - هر چند با اصطلاح فوق در قرآن و روایات نیست - به سادگی از آیات قرآن قابل استفاده است. (ر.ک. حجر: ۲۹، احزاب: ۷۲، بقره: ۳۰، بقره: ۱۲۴) در این آیات سخن از انسان نمونه الهی است که وجودش از عرش تا فرش گسترده است. در روایات نیز ویژگی‌ها و وظایفی برای امامان مشخص شده است که همان برای انسان برتر ثابت است که در ادامه نوشتار بدان اشارت خواهد رفت.

مهم‌ترین جنبه و شأن امامت که دارای مرز مشترک با نبوت است عنصر ولایت است، عنصری که ناشی از مقام خلیفه اللهی و از درجه انسان کامل و از مظهریت اسماء و صفات الهی است. هر نبی و رسول و به دنبال آن هر امامی دارای مرتبه‌ای از ولایت تکوینی و تصرف و ربوبیت است و این مقام که زائیده عبودیت است اساس منصب الهی نبوت و امامت است. از نظر عرفا و نیز از نظر حکمت متعالیه صدرایی، ولایت باطن نبوت و جنبه حقی آن است و نبوت جنبه ظاهری و خلقی. ولایت همچون اصل وجود دارای مراتب و مدارجی است و، به اصطلاح، تشکیک‌بردار است به تعبیری، می‌توان گفت ولایت اساس و زیربنای امامت است و امامت باطن شریعت است. از این‌رو، می‌توان ولایت را باطن شریعت دانست. در این مقام‌های مترتب، ولاء تصرف یا ولاء معنوی والاترین مرحله ولایت و نوعی اقتدار و سلطه تکوینی است. (ر.ک. مطهری، ۱۴۲۰: ۲۸۵/۴ - ۲۸۶) عنصر ولایت در وجود خلیفه‌الله به او جنبه الهی و قدسی می‌بخشد و به او قدرت تصرف ویژه در عالم تکوین و تشریح می‌دهد و او را برخوردار از قدرت، علم و ... در حد لدنی می‌سازد.

بدین ترتیب، انسان کامل که موجودی خداگونه است علت غایی خلقت و سبب آفرینش و بقای عالم و مظهر کمال و تامّ اسماء الهی و واسطه میان خلق و خالق است. او یگانه روی زمین است که علمش راهنمای ظاهر و باطن انسان‌ها است. انسان کامل شیخ، پیشوا، هادی، مهدی، امام، خلیفه، قطب، اکسیر اعظم و صاحب زمان است و زمین هیچ زمانی از وجود او خالی نیست. فرشتگان به او سجده کردند. آدمیان طفیل وجود اویند. او ثمره جهان آفرینش و قطب الاقطاب است. (ر.ک. حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۲: ۱۶۶)

تفسیر امامت و شئون آن

سخن گفتن از امامت بدون توجه به تعریف دقیق آن و نیز شئون و مراتب آن ناتمام و بی‌حاصل است. نگاه رسمی و عمومی اهل سنت، به ویژه سلفیه، و نیز نگاه اهل حدیث و اشاعره به مسئله امامت نگاهی زمینی است. از نظر آنان، امامت مقام و منصبی اعتباری است که تمام شئون آن در رهبری و خلافت ظاهری و، به عبارتی، در حکومت سیاسی خلاصه می‌شود. در تعاریف اهل سنت آمده است: «الامامة رئاسة عامة في امور الدين و الدنيا لشخص من الاشخاص». (ر.ک. تفتازانی، ۱۴۰۹: ۲۳۴/۵؛ جرجانی، ۱۴۱۲: ۱/۳۴۵) در این تعریف و مشابه آن، در میان اهل سنت، سخنی از خلافت یا نیابت از پیامبر به میان نیامده است. اما از نظر شیعه، امامت منصبی الهی و همراه ولایت ظاهری و باطنی، تکوینی و تشریحی و مقام خلیفه اللهی و حجت باطنی است. شیخ مفید در تعریف امام می‌گوید:

الامام هو الذی له الرئاسة العامة فی امور الدین و الدنیا نیابة عن النبی.

(مفید، ۱۴۱۳: ۵۳)

با توجه به برداشت شیعه از امامت که آن را منصبی الهی و ادامه نبوت می‌داند، باید دید که وظیفه و شئون رسول اکرم ﷺ چیست؟
 به تصریح آیات متعدد قرآن، یکی از شئون رسول اکرم ﷺ بیان احکام و دستورات الهی و تفسیر و تبیین قرآن کریم است، و متعاقب آن به مسلمانان امر شده است که هر آنچه را آن حضرت ﷺ از جانب خداوند آورده است اخذ کرده، از آنچه نهی کرده اجتناب ورزند:

– وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا. (حشر: ۷)

– قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ. (مائده: ۱۵)

– وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ. (نحل: ۴۴)

از برخی آیات می‌توان دریافت یکی از شئون رسول اکرم ﷺ و سایر انبیاء منصب قضاوت و رفع خصومت است:

قَالَ وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا. (نساء: ۶۵)

از دیگر شئون پیامبر اکرم ﷺ ریاست عامه در امور دین و دنیا است: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ... (آل عمران: ۳۲ و ۱۳۲؛ نساء: ۵۹، مائده: ۹۲؛ انفال: ۱ و ۲۰)
 و در نهایت، از شئون بارز و شاخص پیامبر اکرم ﷺ تربیت و تزکیه نفوس است:

وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ... (بقره: ۱۲۹؛ آل عمران: ۱۶۴، جمعه: ۲)

با توجه به این شئون، سخن در جانشینی پیامبر اکرم ﷺ است؛ اگر منصب امامت عبارت است از جانشینی صرف در حاکمیت سیاسی – آن‌گونه که اهل

سنت بدان معتقدند - ، امامت به اصل فقهی تنزل یافته، در زمره فروع دین جای می‌گیرد که جنبه اعتقادی ندارد. اما اگر مراد از امامت خلافت کلی الهی - که مورد اعتقاد شیعه است و از جمله آثار آن ولایت تشریحی است و خلافت ظاهری بخشی از آن را تشکیل می‌دهد - باشد، در این صورت، امامت متمم وظایف نبی و ادامه و استمرار آن است، جز آنکه بر امام وحی نمی‌شود. پس، هر وظیفه‌ای از وظایف و هر شأنی از شئون پیامبر جز وحی برای امام ثابت است. بر این اساس، از نگاه شیعه، امامت همچون نبوت در زمره اصول دین است و از این جهت تفاوتی بین نبی و رسول با امام نیست.

شیعه امام را واجد تمامی شئون پیامبر مگر شأن دریافت وحی می‌داند. از نظر شیعه، این شئون مختص به حکمت ظاهری نیست و شاید خلافت ظاهری و رهبری سیاسی نازل‌ترین شأن امام به حساب آید. جانشینی پیامبر در امر مرجعیت دینی و تبیین دین شأنی والاتر است و، در نهایت، جانشینی پیامبر در امر ولایت دارای ارج و اعتبار بالاتری است، به گونه‌ای که ولایت مؤلفه اصلی مفهوم امامت است. امامت امام، غیر از شأن حکومت ظاهری و سیاسی، همچون نبوت، امری نیست که اعتبار آن بسته به پذیرش مردم و بیعت آنان و محتاج مقبولیت باشد، بلکه منصبی الهی و نفس‌الامری است، فارغ از اعتباریات و اقبال و ادبار دیگران.

این نگرش از امامت فاصله‌ای شگرف با دیدگاه اهل سنت درباره امام دارد. از نظر آنان امامت مقوله‌ای قدسی نیست، بلکه تنها شأن حکومتی و خلافت ظاهری است.

در پرتو نگرش شیعی است که امامت از اصول دین شمرده می‌شود در حالی

که در رویکرد اهل تسنن امامت جزء فروع دین است. نمونه‌ای از تعابیر اهل سنت درباره امام نشان از تنزل شأن امامت در نزد آنها دارد:

لا ینخلع الامام بفسقة و ظلمة بغصب الاموال و ضرب الابشار و تناول النفوس المحترمة و تضييع الحقوق و تعطيل الحدود و لا يجب الخروج عليه بل يجب وعظه و ترك طاعته في شئ مما يدعوا اليه من معاصي الله. (باقلائی، ۱۴۷۴: ۴۷۲)

هیچ‌گاه امام به واسطه فسق‌ها و ظلم‌هایی همچون غضب اموال و تعرض به جان و آبروی انسان‌های محترم و ضایع کردن حقوق و متوقف کردن حدود الهی از امامت خود خلع نمی‌شود و قیام علیه او واجب نیست. آنچه واجب است صرفاً موعظه او و یادآوری گناهان اوست.

از نظر قرآن، اولاً، پیامبر و نماینده و رسول الهی خلیفه خدا در روی زمین است:

وَ اذ قال ربك للملائكة اِنى جاعل فى الارض خلیفة... (بقره: ۳۰)
و هنگامی که خدای تو به فرشتگان فرمود: من روی زمین جانشینی قرار خواهم داد.

- یا داوود اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِیْفَةً فِی الْاَرْضِ. (ص: ۲۶)

ای داود، ما تو را روی زمین جانشین خود قرار دادیم.

ثانیاً، رسول خدا دارای مقام امامت و پیشوایی بشر است:

- وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ اُمَّةً یَهْدُونَ بِاَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِآیَاتِنَا یُوقِنُونَ. (سجده: ۲۴)

(۲۴)

- وَ جَعَلْنَاهُمْ اُمَّةً یَهْدُونَ بِاَمْرِنَا. (انبیاء: ۷۲)

و شأن و مرجعیت دینی و تفسیر معصومانه دین که از شئون نبی است در

قالب همین رهبریت به امام منتقل می شود. (ر.ک. مطهری، ۱۴۲۰: ۴/۱۴۸)

ثالثاً، مقام ابلاغ وحی به بشر نیز از وظایف نبی است:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ. (مائده: ۶۷)

رابعاً، مقام تبلیغ و تبیین و تفسیر معصومانه وحی از وظایف نبی است:

- يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ. (مائده: ۶۷)

(۱۵)

- يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ. (مائده: ۶۷)

(۱۹)

- وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ يُبَيِّنُ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ. (نحل: ۴۴)

خامساً، مقام بیان احکام و پاسخ گویی به پرسش های مخاطبان و مرجعیت

دینی نیز به نبی اختصاص دارد:

- وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً

لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ. (نحل: ۶۴)

تزکیه و تعلیم و ارشاد مردم. (بقره: ۱۵۱، آل عمران: ۶۴) و ولایت و تصرف در

امور: (نساء: ۶۵، مائده: ۵۵؛ احزاب: ۶ و ۳۶) نیز از وظایف نبی است.

در پرتو خاتمیت حضرت رسول 6 شأن دریافت وحی به اتمام رسیده است،

بدین معنا که دیگر حجت و خلیفه الهی در قالب نبی و رسول نخواهد آمد. بلکه

پیشوا و حجت الهی است که دیگر مقامات خلیفه الهی به رهبری بشر را در

جهان هستی عهده دار می شود. قرآن هرگز از پایان سلسله پیشوایان و امامان الهی

سخن نمی گوید بلکه از استمرار آن میان صالحان خبر می دهد. (ر.ک. بقره: ۱۲۵،

زخرف: ۲۸ - ۲۶، اسراء: ۷۱ - ۷۳، رعد: ۷)

ولایت جامع اوصاف و شئون و وظایف پیشوایان است و صرفاً همین شأن جامع سبب اهمیت و امتیاز و جایگاه ویژه این بحث در میان مباحث اعتقادی است.

ولایت شأن برتر امامت در کلام اهل بیت:

در احادیث متعددی از ائمه اطهار: روایت شده که مبانی اسلام پنج چیز است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت.

در این میان، ولایت جایگاه برتری دارد. [امام باقر 7: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ: عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوَلَايَةِ»].

زراره از امام 7 می پرسد: «أَيُّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ». امام پاسخ می فرماید: «الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ، لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهُنَّ وَالْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ». آنگاه، امام 7 افزوده: «ذُرْوَةُ الْأَمْرِ وَ سَنَامُهُ وَ مِفْتَاحُهُ وَ بَابُ الْأَشْيَاءِ وَ رَضِيَ الرَّحْمَنُ الطَّاعَةَ لِلْإِمَامِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ» امام 7 در پایان این حدیث در جایگاه امامت - که قلّه آن ولایت است - فرمود: اگر کسی شبها به عبادت قیام کند و روزها روزه بگیرد و همه مالش را صدقه بدهد و هر سال به حج برود اما ولایت ولی خدا را نشناسد تا از او پیروی کند و اعمالش را مطابق نظر و راهنمایی او انجام دهد، در برابر اعمالی که انجام داده است حق پاداش بر خداوند ندارد و از اهل ایمان نمی باشد. خداوند نیکوکاران را از بین این افراد به فضل و رحمت خود به بهشت خواهد برد.

(کلینی، ۱۳۶۵: ۲/۱۶، ح ۵)

در حدیث دیگری از امام باقر 7 پس از ذکر نماز، زکات، حج، روزه و ولایت به عنوان ارکان اسلام فرمود:

«وَلَمْ يَنَادِ بِشَيْءٍ مَا نُوْدَى بِالْوَلَايَةِ يَوْمَ الْغَدِيرِ». (همان: ح ۳)

در حدیث دیگری امام باقر ۷ پس از بیان مطلب یادشده، فرمود: «فاخذ الناس بالاربع و تركوا الولاية». (همان: ح ۸)

در روایاتی از امام رضا ۷ درباره شأن و مقام امامت تعابیر زیر آمده است:

ان الامامة خلافة الله و خلافة الرسول.

ان الامامة زمام الدين و نظام المسلمين و صلاح الدنيا و عز المومنين.

الامام كالشمس الطالعة المجللة بنورها للعالم و هي بالافق بحيث لاتنالهها

الايدي و الابصار.

الامام واحد دهره، لا يدانيه احد و لا يعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا له

مثل و لا نظير، مخصوص بالفضل كله من غير طلب منه له و الاكتساب. (کلینی،

۱۳۶۵: ۱/۱۵۵ - ۱۵۶)

ماهیت ولایت

از تعاریف مختلف متکلمان و عارفان و فیلسوفان از مفهوم ولایت یا ولیّ چهار شأن از مقامات ولیّ به دست می‌آید: علم و معرفت در درجه متعالی، عبودیت و طاعت، ربوبیت و تصرف، قرب و نزدیکی ویژه با خداوند.

قیصری، شارح فصوص ابن عربی می‌گوید: ولایت از ولیّ به معنای نزدیک بودن است؛ دوست را به این دلیل ولیّ می‌گویند که به دوستش نزدیک است و، در اصطلاح عرفان، ولایت یعنی قرب و نزدیکی به خداوند، که بر دو قسم است: عام و خاص؛ ولایت عام فراگیر است و شامل همه کسانی است که به خدا ایمان داشته، عمل صالح انجام می‌دهند و ولایت خاص فنای انسان در خداوند است از نظر ذات، صفات و افعال. بنابراین، ولیّ کسی است که در خداوند فانی شده، قیامش به خداوند است و مظهر همه اسماء و صفات خدا باشد. (قیصری، ۱۳۷۶،

مقصد دوم، فصل دوم)

سید حیدر آملی می‌گوید: «الولاية هي التصرف في الخلق بالحق على ما هو مأمورون به من حيث الباطن و الالهام دون الوحي لأنهم متصرفون فيهم به لا بانفسهم». (آملی، ۱۳۶۷: ۱۱۸)

صدرالمتألهین شیرازی می‌نویسد: «اسّ و اساس ولایت همان شناخت شهودی و برهانی است به خداوند، صفات، آیات، ملائکه، کتب و فرستادگان او و شناخت روز رستاخیز». (صدرالدین شیرازی، ۱۴۱۹: ۴۸۴ - ۴۸۵)

علامه طباطبایی؛ در این باره می‌فرماید: «ولایت واپسین کمال حقیقی انسان و هدف نهایی تشریح شریعت حقه الهی است». (طباطبایی، رساله الولاية، ص ۴)
«با این همه، ولایت در اصل به معنای برداشته شدن واسطه و مانع میان دو چیز است به گونه‌ای که بین آن دو هیچ بیگانه‌ای حایل نشود». (همو، المیزان ۱۰/۱۹)

با توجه به تبیین‌های مختلف از ولایت، می‌توان دریافت که اگر در رابطه با مقام امامت سخن می‌گوییم و ناظر به جنبه رفیع آن یعنی ولایت هستیم، مراد تصرفات و ربوبیت خاص امام در عالم است که به واسطه قرب و نزدیکی او به خدا و به اذن اوست. لازمه چنین جایگاهی سرپرستی ظاهری نظام اجتماعی و ولایت تشریحی او نیز هست که یکی ناظر به مقام ثبوت و دیگری منوط به شرایط و در مقام اثبات است.

ولایت تکوینی و تشریحی

ولایت تکوینی کمال روحی و معنوی است که در پرتو عمل به نوامیس الهی و قوانین شرع در درون انسان پدید می‌آید و سرچشمه مجموعه‌ای از کارهای

خارق العاده می گردد؛ تصرف در جهان و انسان، و آگاهی از ضمائر و قلوب، و شهادت بر اعمال از جمله اموری است که شخص قادر به انجام آن است. قرآن کریم از کسانی که دارای این موهبت اند با نام شهدا یاد کرده است. (برای نمونه. ر.

ک. حج: ۱۷۸)

شکی نیست که اطاعت خدا مایه قرب الهی و مخالفت با دستوره‌های او سبب دوری از اوست. مراد از قرب نه اموری مکانی و نه منزلتی اجتماعی و اعتباری بلکه نوعی تقرب معنوی است که در اثر معرفت خداوند و تذلل و خضوع در پیشگاه حضرت حق برای انسان حاصل می‌آید.

در حدیث قدسی آمده است: «ما تقرب الی عبد بشيء مما افترضت علیه و انه لیتقرب الی بالنافلة حتی احبه فاذا احبته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده الی الی بیطش بها ان دعانی اجبته و ان سالنی اعطیته»؛ هیچ بنده‌ای به وسیله کاری به من تقرب نجسته است که محبوب‌تر از انجام فرایض باشد. بنده با گزاردن نمازهای نافله آنقدر به من نزدیک می‌شود که او را دوست می‌دارم. وقتی او محبوب من شد، من گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود و چشم او می‌شوم که با آن می‌بیند و زبان او می‌شوم که با آن سخن می‌گوید و دست او می‌شوم که با آن کار انجام می‌دهد. هرگاه مرا بخواند، اجابتش می‌کنم و اگر چیزی از من بخواهد، بدو می‌بخشم. (کلینی، ۱۳۶۵:

۳۵۲/۴)

ولایت تکوینی و تشریحی، بالذات و بالاستقلال، تنها حق خداوند است که هم خالق و هم شارع است، مخلوقات را می‌آفریند و برای آنها شریعت قرار می‌دهد. اما هر دو قسم به صورت بالعرض به اذن خداوند برای ائمه: ثابت است.

مرتبه نخست این ولایت ولایت تکوینی است که عبارت است از رام بودن موجودات در برابر اراده و خواست ائمه، به حول و قوه الهی. این قسم همان مجرای فیض بودن ائمه: است که نسبت به جمیع عالم امکان در حق ائمه: ثابت شده است.

شهید مطهری؛ می نویسد:

مقصود از ولایت تکوینی این است که انسان در اثر پیمودن صراط عبودیت به مقام قرب الهی نایل می‌گردد و در اثر وصول به مقام قرب، البته در مراحل عالی آن، این است که معنویت انسانی که خود حقیقت و واقعیتی است در وی متمرکز می‌شود و، با داشتن آن معنویت، قافله سالار معنویت مسلط بر ضمائر و شاهد بر اعمال و حجت زمان می‌شود. زمین هیچ‌گاه از ولی که حامل چنین معنویتی باشد و، به عبارت دیگر، از انسان کامل خالی نیست. (۱۴۲۰:

۲۸۵/۳)

از نظر شیعه، در هر زمان یک انسان کامل وجود دارد که نفوذ غیبی بر جهان و انسان دارد و ناظر بر ارواح و نفوس و قلوب و دارای نوعی تسلط تکوینی بر جهان و انسان است و آیه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (احزاب: ۱: ۶۱) ناظر بر همین معنا از ولایت است. (همان: ۲۸۶)

بدین ترتیب، ولایت تکوینی قدرت تصرف به اذن الهی و برگرفته از ولایت مطلقه خداوند است که نمونه آن در تصرف عیسی ابن مریم ۷ و حضرت سلیمان ۷ آمده است:

– وَ إِذْ تَخَلَّقُ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَ

تُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي... (مائده: ۱۱۰)

– وَ لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا

بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ. (انبیاء: ۸۱)

به تعبیر آیت‌الله حسن‌زاده آملی، این ولایت اقتدار نفس بر تصرف در کاینات است. (۱۳۶۳: ۱۷۳)

این ولایت دربارهٔ ائمه: عبارت است از: «گونه‌ای از قرب به خداوند که باعث ایجاد حق تصرف و برخورداری از تدبیر امور می‌شود». (طباطبایی، ۱۰/۶)

همان‌طور که قبلاً اشاره شد ولایت از نگاه علامه طباطبایی «واپسین کمال حقیقی انسان و هدف نهایی تشریح شریعت حقه الهی است».

این ولایت ریشه در تکوین دارد و فارغ از اعتباریات است و از نظر ماهیت متفاوت با ولایت‌هایی همچون ولایت پدر بر فرزند، زوج بر زوجه و اقتدارهایی از این‌سوخ است.

با نگاهی به این آیات و روایات، به خوبی می‌توان به ولایت به عنوان ویژگی ممتاز انسان‌های کامل پی برد. اندیشمندان مسلمان، اعم از متکلم و فیلسوف، با داشتن متون و حیانی به عنوان منبع الهام و پیش‌زمینهٔ فکری در صدد برآمدند تا با تکیه بر اصول و مبانی خاص و پذیرفته خود فهمی معقول از آن به دست داده، ماهیت آن و گسترهٔ آن را مشخص سازند. ولایت باطنی امام جلوه‌ای از ولایت تامهٔ الهی است که محیط و جاری و ساری در عالم ملک و ملکوت است. با توجه به قدرت لایزال و مطلقهٔ خداوند، در اصل امکان برخورداری انسان‌های برگزیده از ولایت باطنی به عنوان شعبه و جلوه‌ای از ولایت خداوند طبعاً مجالی برای طرح اشکال باقی نمی‌ماند. تمام سخن در چگونگی، ضرورت و تبیین این مقام معنوی و باطنی است. اگر ولایت به معنای قدرت بر تصرف در امور تکوینی است، برای فیلسوفان که به سلسله نظامات علی قایل‌اند چگونه قابل

توجیه است؟ آیا این اثرگذاری بمثابه حلقه‌ای از حلقات شناخته‌شده نظام علی - معلولی است یا امری و رای این نظامات معهود؟ آیا ولایت امام معصوم از سنخ ولایتی است که عارفان از آن سخن می‌گویند و برای انسان کامل قایل‌اند یا امری فراتر از گونه‌های اکتسابی ولایت اولیاءالله است؟ و اگر از وجود انسان کامل به عنوان علت و سبب سایر موجودات یاد شده است به کدام قسم از اقسام علت (فاعلی و غایی) اشاره دارد؟ و آیا مقصود از امام وجود جسمانی هر یک از آنهاست یا وجود نوری و روحانی آنهاست که قاعدتاً بر مبانی و اصول فلسفی و کلامی خاصی استوار است؟ ربط و نسبت این ولایت با قدرت مطلقه و مؤثریت علی‌الاطلاق خداوند و در یک کلام سازگاری آن با توحید چگونه است؟ انواع و اقسام آن کدام است و فرایند اکتساب و برخورداری از آن چگونه است؟ اینها و دهها پرسش گشوده دیگر ذهن اندیشمندان مسلمان، اعم از متکلم و فیلسوف و عارف، را به خود مشغول داشته و به پاسخ‌گویی واداشته است که این نوشتار می‌کوشد در ادامه به بخشی از این پرسش‌ها و پاسخ‌ها که می‌تواند به تعمیق فهم دین و معرفت دینی یاری رساند، بپردازد.

متکلمان که حکمت الهی را با تکیه بر قاعده لطف تعریف می‌کنند ظهور این حکمت را در برقراری ارتباط معقول انسان با خدا می‌یابند و بر اختیاری بودن گزینش‌های انسان تأکید دارند و ضمن اذعان به ولایت تکوینی امامان معصوم: بر به‌کار بستن آن در گستره محدود و به هدف هدایت تأکید می‌ورزند. شاید بتوان در یک نگاه ولایت‌های باطنی و هدایت‌های تکوینی را موهبت‌های الهی دانست که با هدف اطمینان بخشیدن به سایر انسان‌ها نسبت به محتوای پیام و حیات بخشی تعالیم هادیان و پیشوایان معصوم: در چارچوب حکمت الهی و البته

به افرادی خاص با قابلیت‌های ذاتی و اکتسابی ویژه اعطا شده است. بر همین اساس، می‌توان رویکرد تقلیل‌گرایانه به ولایت را که می‌گوشد آن را به مناصب ظاهری و قراردادی فروکاهد فاقد پشتوانه‌های نقلی و نظری دانست و آن را کنار گذاشت.

به تعبیری، می‌توان گفت برخورداری از ولایت تکوینی برای امام معصوم مانند برخورداری پیامبر از معجزه است که ضرورت و جایگاه آن در راستای اطمینان بخشیدن به انسان‌ها نسبت به استواری پرچم هدایت و صدق گفته‌ی پیامبر قابل توجیه و تبیین است. در عین حال، صعوبت و دشواری مشهود در فهم ولایت تامه و قدرت مطلقه الهی، که در دیدگاه‌های مختلف فیلسوفان و متکلمان منعکس است، طبعاً تا حدودی در این بحث نیز مشاهده می‌شود و از سر به مهر بودن گُنه ولایت باطنی ائمه اطهار: پرده بر می‌دارد و ما را به اطمینان می‌رساند که شناخت ما از ولایت موهبتی نیز، همچون شناخت ما از ولایت حقه و مطلقه که فقط از آن ذات خداوند است، تنها از راه جلوه‌ها و نمودهای آن میسر است و سخن امام رضا⁷ در حدیث معروف درباره‌ی جایگاه و منزلت امامت شاهد و مؤید این مدعاست که فرمود: «إن الامامة اجل قدراً، واعظم شأناً، واعلا مكاناً، وامنع جانباً، و ابعد غوراً من أن يبلغها الناس بعقولهم او ينالوا بأرائهم او يقيموا اماماً باختيارهم»؛ همانا امامت قدرش برتر و شأنش بزرگ‌تر و منزلتش عالی‌تر و مکانش منیع‌تر و ژرفای آن عمیق‌تر از آن است که مردم با عقل و اندیشه خود به آن برسند، یا با انتخاب و آرای خویش به آن برسند و امامی را نصب کنند. (کلینی، ۱۳۶۵: ۱/۲۸۴ - ۲۸۵)

شاید سرّ سرآمد بودن ولایت بر سایر اوصاف همین معنا باشد که این حاصل

جمع مجموعه‌ای از اوصاف خداوندی است. سرجمع قدرت، خیرخواهی، علم مطلق و حکمت بالغه در ولایت مطلق و همه‌شمول خداوند بر کل کاینات و از جمله مؤمنان متجلی است؛ در روایات نیز بر بی‌واسطگی و رفع حجاب و حضور فراگیر امام به عنوان تبلوری از ولایت حقه و مطلقه الهی تأکید شده است (ابن قولویه ۱۴۱۷: ۱۱۷، مجلسی ۱۴۰۲: ۲۵ / ۲۸۵).

تصرف در طبیعت از منظر فلاسفه

فلاسفه اسلامی، در بخش قوای روحی و نفسانی پیرامون امکان تصرف در طبیعت سخنانی دارند.

شیخ‌الرئیس در کتاب اشارات: «اذا بلغک ان عارفا اطاق بقوته فعلاً او تحریکاً او حرکتی یخرج عن وسع مثله فلا تتلقه بکل ذلک الاستنکار فقد تجد الی سببه سبیلاً فی اعتبارک حسب الطبیعه»؛ اگر از عارفی به تو خبر دهند که با نیروی خود می‌تواند کاری کند یا چیزی را حرکت دهد یا خود حرکتی کند که از توانایی دیگران بیرون است آن را انکار مکن، زیرا از طریق طبیعی وارد شوی بدان می‌رسی. (ابن‌سینا، ۳/۳۴۷)

شیخ اشراق می‌نویسد: «هرگاه از جهان بالا بر نفس انسانی به طور متوالی مدد رسید، جهان مطیع او می‌شود و دعای او مستجاب می‌گردد. چنین نوری که از جهان بالا بر نفوس انسانی برسد، اکسیر علم و قدرت است و جهان به وسیله آن مطیع انسان می‌گردد و نفوس قدرت خلاقیت می‌یابند». (ر.ک. سهروردی، مقاله ۵) ملاصدرا می‌نویسد: «معجزات و کرامات پیامبران بر سه اصل استوار است که نخستین آنها قدرت روحی آنهاست که می‌توانند جهان ماده را تحت تسخیر خود درآورند». در نظام صدرایی، با عنایت به مراتب تشکیکی وجود می‌توان مبنای

فلسفی تصرفات تکوینی (ولایی) امام را توجیه و تبیین کرد. در نظام عرفانی، با توجه به وجود منبسط که وجودش در رأس هرم کائنات قرار دارد، چنین جایگاهی برای امام خلیفه الله و حاکمیت تکوینی او در سراسر عالم قابل تصور است. این وجود صاحب مقام ولایت، از آغاز آفرینش تا پایان بی‌انتهای آن، در قالب نبی یا ولی همواره متجلی است. در طول تاریخ پیدایش بشر، این موجود برین در قالب انبیا و اولیا ظهور و بروز پیدا کرده، از آدم تا شیث و تا نوح و ابراهیم و موسی و عیسی ادامه داشته و در عصر خاتمیت در چهره کامل‌ترین پیامبران حضرت محمد 6 متجلی گردیده است، و با توجه به خاتمیت رسل، پس از رحلت رسول اکرم 6، به امامان معصوم: منتقل شده است. اما اثبات اصل امامت ائمه و تعیین آنها در قالب ائمه اثنی عشر خارج از رسالت این نوشته است، هر چند بدان اشارت رفته و می‌رود.

ولایت ائمه: در قرآن

تحلیل صحیح ولایت با تکیه بر آیات در مقابل دو دسته صورت می‌گیرد:

۱. غالیان و کسانی که برای پیامبران و امامان نوعی ربوبیت استقلالی می‌اندیشند که با توحید ربوبی ناسازگار است.

۲. ظاهرگرایان و تنگ‌نظران که از مقامات والای پیشوایان معصوم ناآگاهند و برای آنان مقامی جز وساطت در تبلیغ احکام نمی‌اندیشند.

ولایت استقلالی و حقیقی و بالذات صرفاً از آن خداوند و مفاد صریح آیاتی از قرآن کریم است مانند: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» (بقره: ۲۵۷) و «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ»

(شوری: ۹) «مَّا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» (بقره: ۱۰۷)

به همین وزن، واژه «ولی» به صورت مطلق و بدون قید و شرط، از صفات

خداوند است. اما اوصاف الهی و اسماء پروردگار یا، به تعبیری، شئون خداوندی به اذن خداوند و با رعایت حکمت الهی به ممکنات اعطا می‌گردد. این عطا دایر مدار ترقی و رابطه وجودی است. تمامی صفات کمال [بدون قیود نقص] به صورت استقلالی انحصاراً در اختیار خداوند است: «فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً» (نساء: ۱۳۹)، اما به صورت تبعی و بالعرض و به اذن الهی دیگران نیز در طول حضرت حق از آن بهره‌مندند: «وَاللَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» (منافقون: ۸) مقام ولایت نیز، به همین وزن، اعطای الهی به انبیا و اولیا است اما مقید و محدود و در طول ولایت الهی.

در قرآن کریم، نمونه‌هایی از قدرت اولیای الهی بیان شده است: نمونه اول. «فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ الْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بِصَيْرًا»؛ هنگامی که مژده‌رسان آمد و پیراهن یوسف را بر صورت او افکند، او بینایی خود را به دست آورد. (یوسف: ۹۶) تردیدی نیست که اراده و خواست و قدرت روحی حضرت یوسف در بازگرداندن بینایی پدر مؤثر بوده است.

نمونه دوم. خداوند در مزیقه آب بر بنی اسرائیل به حضرت موسی ۷ دستور داد که عصای خود را بر سنگی زند تا دوازده چشمه از آن خارج شود و هر چشمه متعلق به تیره‌ای از بنی اسرائیل گردد: «وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ» (بقره: ۶۰)

نمونه سوم. آب دریا با کوبیدن عصای موسی بر آن دو نیم شد و بنی اسرائیل از کف آن عبور کردند: فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ. (شعرا: ۶۳)

در این آیات نیز اراده و خواست موسی 7 در این اعجاز دخالت دارد و این قدرت معنوی اوست که او را بر انجام این گونه امور مسلط می‌نماید.

نمونه چهارم. به هنگام احضار ملکه سبا از سوی سلیمان 7، آصف ابن برخیا اعلام کرد که در یک چشم برهم زدنی می‌تواند تخت بلقیس را حاضر نماید: قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي. (نمل: ۴۰)

در این آیه شریفه، به نقش علم در برخورداری از این گونه تصرفات اشاره شده است. روشن است که منظور از این علم گونه‌های متعارف و، به اصطلاح، علوم رسمی و حصولی نیست بلکه شناخت‌های حضوری و معرفت‌های موهبتی است که می‌تواند ساختارها و نظامات متعارف علی معلولی را خشتی سازد و جلوه‌هایی بدیع از قدرت و خلاقیت خداوند را به نمایش گذارد. همان‌گونه که قدرت خداوند در اثر آفرینش و برقراری نظامات کیهانی حاصله از اعمال فعل خود خداوند محدودیت نمی‌پذیرد، حاکمیت، مالکیت و ولایت علی‌الاطلاق او باقی است و می‌تواند در چارچوب حکمت بالغه خود مرتبه‌ای از این قدرت و ولایت را به افراد برگزیده اعطا کند. طبعاً از کسانی که به علوم حصولی - اعم از کلام، فلسفه و عرفان و سایر علوم ظاهری - اشتغال دارند نمی‌توان انتظار برخورداری از چنین توانایی‌های روحی و باطنی را داشت. این علوم به شناسایی و تثبیت سامانه‌های طبیعی در چارچوب نظامات فراطبیعی می‌پردازند و نمی‌توانند تبیینی کامل از ولایت به معنای خاص کلمه به دست دهند.

نکته شایان توجه دیگر مربوط به گستره و حامل ولایت است. چنان‌که از آیه فوق استفاده می‌شود، ولایت با علم - آنهم علمی از سنخ لدنی و حضوری و

شهودی - گره خورده است؛ نتیجه اینکه این گونه تصرفات ناشی از جنبه‌های جسمانی و طبیعی اولیاء - که حادث، محدود و آسیب‌پذیر هستند - نیست بلکه مربوط به ارواح مطهر آنهاست که مجلای نورالانوار و مخزن اسرار الهی است. قهراً، امام به وجود جسمانی و خاکی خود که در زمان و مکان معینی به دنیا آمده نمی‌تواند حامل ولایت کلیه و قدرت نافذ الهی باشد، به‌ویژه آنکه بعضی از ائمه اطهار 7 در خردسالی عهد امامت و ولایت را عهده‌دار شده‌اند. پس، اگر مقام و مرتبه‌ای خارج از زمان و مکان و بیرون از نظامات کیهانی بخواهد مؤثر و محیط بر اینگونه سامانه‌ها باشد، خود نیز باید از مقوله‌ای دیگر و در پیوند با ساحات روحانی و نفوس طاهره امامان معصوم باشد که به حکم «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (حجر: ۲۹) و «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» (اسراء: ۸۵) این محدودیت‌ها را نمی‌پذیرد و می‌تواند در ورای اسباب و علل متعارف نافذ و اثرگذار باشد.

در قرآن کریم به تصرفات پیامبر اکرم 6 نیز اشاره شده است: «اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ» (قمر: ۱) آن حضرت 6 نیز در پرتو برخوردارگی از معرفت و علم لدنی و ناهمسان با علوم اکتسابی به این درجه از توانایی رسیده بود.

انسان در مقام نبی، ولی و امام شایستگی دریافت مقام ولایت را می‌یابد و از آنجا که تفاضل میان انبیا و اولیا اصلی مسلم و مفروض است، مراتب ولایت آنها نیز متفاوت است. برترین مرتبه ولایت امکانی از آن برترین انبیا، یعنی نبی خاتم 6، است و این ولایت، پس از ایشان، مخصوص به اوصیای آن حضرت است. در عظمت این مقام همین بس که تمامی زحمات دوران رسالت منوط به ابلاغ ولایت بوده (مائده: ۶۷) و پس از انجام این فرمان دین اسلام کامل شده است. (مائده: ۳)

پایین ترین مرتبه ولایت مربوط به همه مؤمنان است که بر یکدیگر ولایت دارند. « الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ » (انفال: ۷۱) و بالاترین مرتبه آن از آن خداوند است: « اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ » (بقره: ۲۵۷) و « الله هو الولی » (سوری: ۹). مرتبه برین ولایت امکانی مختص خاتم انبیا و اوصیای اوست: « النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ » (احزاب: ۱: ۶۱) و « إِنَّمَا وَرِثَیْكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُتِمُّونَ الصَّلَاةَ وَیُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ » (مائده: ۵۵)

از آنجا که خداوند این ولایت را به نبی اکرم 6 و مؤمنان خاص، با صفاتی مشخص، داده است، روشن می گردد که این ولایت غیر از ولایت عمومی مؤمنان است؛ لفظ « إِنَّمَا » مفید حصر، بهترین گواه بر این سخن است. قرائن، شواهد مسلم و قطعی و شأن نزول مورد توافق فریقین می گوید مراد از مؤمنان در این آیه حضرت علی 7 است که ولایت کلیه الهیه را در طول ولایت خدا و رسولش دریافت کرده است. (طباطبایی، ۵/۶: جلد ۵، ص ۶)

علامه طباطبایی؛ با استدلالی روشن و بدیع اثبات می کند که ولایت نبی بر مردم از نوع ولایت در تصرف و نیز دوستی است نه به معنای یاری رسانی و یآوری. (همان) و از آنجا که مودت و محبت موجب قرابت و نزدیکی ولی و مولی علیه است، خداوند، به صراحت، از مسلمین مودت آل محمد را به عنوان اجر رسالت خواستار شده است تا پایه های ولایت را تحکیم بخشد: « قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ » (سوری: ۲۳) خداوند در آیه ای دیگر از ملازمه محبت و تبعیت پرده بر می دارد: « قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ » (آل عمران: ۳۱)

ولایت ائمه در روایات

شیعه و سنی روایات فراوانی در ولایت ائمه نقل کرده‌اند.

ابوهریره از پیامبر اکرم 6 نقل می‌کند که فرمود: «روز حساب روزی است که همه از یکدیگر فرار می‌کنند جز کسانی که بر محور ولایت علی بن ابی طالب 7 حرکت کرده‌اند. (مجلسی، ۱۴۰۲: ۱۷۶/۷) در روایت است: «مَنْ مَاتَ عَلِيَّ حُبًّا آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيدًا» (زمخسری، ۱۴۰۶، ۲۲۰/۴ - ۲۲۱؛ رازی، ۱۴۱۱، ۱۶۵/۲۷ - ۱۶۶)

در روایات بسیاری ولایت اهل بیت در زمره ارکان اسلام و فرایض برتر و بلکه افضل فرایض شمرده شده است که خداوند اصل و کلیت این فریضه را در قرآن آورده و تفصیل بیان آن را به عهده پیامبر گذاشته است و رسول اکرم این فریضه مهم را در روز غدیر حجة الوداع به درستی و وضوح تبیین فرمود و به دنبال آن دین کامل شد. (ر.ک. علامه طباطبایی، ۱۴/۶)

در روایات سخن از ولایت رسول اسلام و امیرمؤمنان بر تمامی موجودات امکانی - از انبیاء، فرشتگان، اجنه، و انسان‌ها تا حیوانات و جمادات - است و اینکه خداوند از همه انسان‌ها، از جمله انبیا، پیمان گرفته که ولایت امیرمؤمنان و اولاد او را بپذیرند و ولایت مولای متقیان بر اهالی آسمان‌ها و زمین واجب شده است و در همه صحف انبیا درج شده است. (مجلسی، ۱۴۰۲: ۲۷۵/۱۳ و ۲۸۰/۷۵؛ مفید، ۱۴۱۳: ۷۳)

پیامبر اکرم 6 به امیرمؤمنان علی 7 فرمود: یا علی! خداوند به تو فضیلت‌هایی عنایت فرمود که تمام دردها و بیماری‌ها مطیع و فرمانبردار تو هستند. پس، چیزی نیست که آن را منع نمایی مگر آنکه به اذن پروردگار تابع تو گردد.

(مجلسی، ۱۴۰۲: ۲۰۳/۴۱)

حضرت علی 7 در شمارش نعمت‌های الهی بر خودش می‌فرماید: «و ان جعلنی ملکا مالکاً لا مملوکاً و ان سخر لی سمائه و ارضه و ما فیهما و ما بینهما من خلقه» (همان: ۱۷۵/۴)؛ خداوند مرا فرمانروایی صاحب اختیار قرار داده و زمین و آسمان به همراه آفریدگانش که در آنها به سر می‌برند را به تسخیر من در آورده است.

امام حسین 7 «والله ما خلق الله شیئا الا و قد امره بالطاعة لنا». (همان: ۱۸۳/۴۴) علامه بحرانی از امام صادق 7 روایتی را چنین نقل می‌کند: «سبحان الذی سخر للامام کل شیء و جعل له مقالید السماوات و الارض لینوب عن الله فی خلقه» (همان: ۴۱۳)؛ پاک و منزّه است آن خدایی که همه چیز را به فرمان امام درآورد و کلیدهای آسمان‌ها و زمین را برای او قرار داد تا خلیفه و نایب خدا در خلق شود و دستوره‌های او را اجرا نماید.

حضرت علی 7 ضمن روایت مفصلی می‌فرماید: تمام اشیاء، آسمان‌ها، زمین، خورشید، ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و حیوانات در بهشت و جهنم از ما اطاعت می‌کنند. تمامی این قدرت و ولایت به جهت اسم اعظمی است که خداوند به ما لطف و عنایت کرده است. (مجلسی، ۱۴۰۲: ۷/۲۶)

از امام صادق 7 نقل شده است که فرمود: «آدمیزاد و جن و ملکی در آسمان‌ها و زمین و هیچ چیز دیگری وجود ندارد مگر آنکه ما حجت‌های پروردگار بر آنهایم. خداوند خلقی نیافرید مگر آنکه ولایت ما را بر آن عرضه داشت و به وسیله ما با آنان احتجاج فرمود. (همان: ۴۶/۲۷)

واضح است که معصومین 7 بر هر چه و هر کسی که حجت‌اند باید از احوال

و اوصاف آنان اطلاع کامل داشته باشند و بتوانند در شئون مختلف وجودی آنان تصرف ولایی نمایند و چون خلیفه و شاهد خلق و حجت پروردگارند، باید نسبت به افراد رعیت خویش - که در روز معاد می‌خواهند دربارهٔ آنان شهادت دهند - دانا، توانا و بینا باشند.

از امام صادق 7 سؤال شد: آیا امام مشرق و مغرب زمین را می‌بیند؟ آن حضرت 7 در پاسخ فرمود: «چگونه می‌شود حجت خدا بر ما بین مشرق و مغرب باشد، آنگاه آنها را نبیند و بر آنها قدرت نداشته باشد». (ابن قولویه، ۱۴۱۷: ۱۱۷) همچنین، از این روایت استفاده می‌شود که لازمهٔ حجت و شاهد بودن امام توانایی، علم و تسلط وی بر آنها باشد.

امام صادق 7 به حمزان بن اعین فرمود: ای حمزان، دنیا و آسمان‌ها و زمین در نزد امام مانند کف دست اوست که ظاهر و باطن و داخل و خارج و تر و خشک آن را می‌شناسد». (مجلسی، ۱۴۰۲: ۲۵/۲۸۵)

عینیت ولایت با توحید

ولایت خداوند از صفات و اسماء لازمه ذات اوست، و، بالاصاله، علی الاطلاق و حقیقی است، و اگر از ولایت کلیه و عامه رسول الله و ائمه طاهرین: سخنی به میان آمده تردیدی نیست که مقصود ولایت تبعی، عرضی و موهبتی است، به این معنا که قدرت و ولایت خداست که در این آینه‌های تابناک و آیات درخشان نمودار شده و تجلی کرده است.

ولایت در هر موجودی به حسب سعه و ضیق هویت وجودی آن موجود هست، زیرا ولایت عبارت است از نبود حجاب و فاصله بین خلق و خالق. و تا حجاب و فاصله‌ای باشد خلقت ممتنع است.

پس، هر موجودی از یک پر کاه گرفته تا کوه‌های استوار، و از ذره گرفته تا خورشید و منظومه آن، همه با ولایت است، یعنی با ربط محض با خداوند قادر و ایجادکننده و عالم و روزی‌دهنده است.

در این میان، موجودات ضعیف تحت ولایت موجودات قوی‌ترند و آنان نیز در تحت ولایت موجودات قوی‌تر، تا برسد به جایی که ولایت کلیه الهیه و مطلقه و عامه آن در پرتو این صفت و اسم تمام موجودات را به وجود می‌آورد و روزی می‌دهد و حیات و ممات می‌بخشد و علم و بصر و قدرت افاضه می‌کند.

انسان کامل، فلسفه خلقت

از مطالعه قرآن به روشنی به دست می‌آید که انسان در نظام تکوین و تشریح الهی موقعیتی ویژه داشته، از نقش محوری و مرکزی برخوردار است. قرآن کریم آشکارا یادآور شده است که خداوند همه موجودات زمینی را برای انسان آفریده است: «هو الذی خَلَقَ لَكُمْ ما فی الْأَرْضِ جَمِیعاً» (بقره: ۲۹) و در جای دیگر نیز

یادآور شده است که زمین بمنزله فرشی گسترده و آسمان چونان سقفی برافراشته برای آدمیان است و خداوند از آسمان آب می‌فرستد و گیاهان و انواع میوه‌ها را روزی انسان‌ها می‌سازد. «یا ایُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (بقره: ۲۲) و خداوند شب و روز را نیز در خدمت بشر قرار داده است تا در شب آرامش یابد و در روز از روشنایی هوا برای کسب و کار و تأمین معیشت خویش بهره‌گیرد: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا» (یونس: ۶۷)

نکته مهم این است که هدف از آفرینش انسان و جهان برای آدمی این نبوده که انسان در حیات مادی و زندگی دنیوی بیشتر کامجویی کند و وسیله لذت‌گرایی‌اش به طور کامل فراهم باشد، بلکه فلسفه آفرینش آدمی و جهان این است که انسان راه حق‌شناسی و حق‌پرستی را بی‌یابد و از این رهگذر به کمال مطلوب خویش که همانا قرب به خداوند و لقاءالله است برسد.

خداوند، نخست، آدمیان را خطاب کرده و آنان را به عبادت پروردگاری که آنان را آفریده، فراخوانده است: «یا ایُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (بقره: ۲۱) و سپس، یادآور می‌شود که پروردگار کسی است که زمین و آسمان را برای آنان آفریده و آب از آسمان نازل کرده است؛ اوست که از زمین گیاه و میوه می‌رویاند تا رزق بشر تأمین گردد. بنابراین، نباید برای خداوند شریکی برگزید. (ر.ک. بقره: ۲۲)

از دیدگاه قرآن کریم، هدف از آفرینش انسان و جهان این است که انسان‌ها آزموده شوند و در میدان ایمان و عمل صالح‌گوی سبقت از هم ببرایند و سعادت و کمال مطلوب خویش را در آغوش گیرند: «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا

لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (کهف: ۷)

انسان کامل حجت خدا در روی زمین است و اگر لحظه‌ای روی زمین نباشد، وجود زمین لغو خواهد بود: «لو ان الامام رفع من الارض ساعة لساخت بأهلها» (کلینی، ۱۳۶۵: ۱)

انسان کامل در عقیده و عمل هرگز از مسیر حق منحرف نمی‌گردد و راه حق را به درستی می‌شناسد و نیکوترین وجه ممکن آن راه را می‌پیماید. چنین انسانی است که جهان برای او آفریده شده، برقراری نظام کیهانی به میمنت وجود اوست.

از تأمل و تدبیر در قرآن و سخنان پیشوایان معصوم به روشنی به دست می‌آید که اولاً امام در هر زمان مصداق و نمونه کامل‌ترین انسان روزگار خویش است و ثانیاً هدف از آفرینش جهان انسان کامل است. پس، وجود امام فلسفه خلقت جهان است.

قرآن کریم به روشنی به این حقیقت اشاره می‌کند که پیامبران الهی و امامان خلفای الهی بوده‌اند. خداوند در خلقت حضرت آدم ۷ فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره: ۳۰) و درباره حضرت داود ۷ می‌فرماید: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» (ص: ۲۶)

از آیه اخیر به دست می‌آید که داوری به حق در میان مردم یکی از جلوه‌ها و شئون خلافت الهی در زمین است. و اصولاً حضرت داود ۷ از آن نظر دارای مقام خلافت الهی بود که از پیامبران بود. بنابراین، مقام خلافت الهی وی از ویژگی‌های مشخص او نیست. او از آن جهت که یکی از پیامبران و برگزیدگان خداوند بود چنین مقامی داشت. بنابراین، عموم پیامبران الهی خلفای خداوند در

روی زمین بوده‌اند و پیشوایی بشر ریشه در مقام خلافت الهی دارد و مقام خلافت الهی و نبوت موهبتی خداوندی است که با جعل و نصب الهی تعیین می‌شود، نه با انتخاب و گزینش بشری. (ر.ک. انعام: ۸۹ - ۹۰)

نکته دیگر اینکه مقام خلافت و امامت از ویژگی‌های خاص انبیا نیست، چراکه، از یک سو، حضور خلیفه خداوند در روی زمین فلسفه وجودی آفرینش آسمان‌ها و زمین است و، از سویی دیگر، افراد بشر در مسیر بندگی خداوند و رسیدگی به کمال مطلوب و سعادت برین به پیشوای الهی که هدایت‌کننده آنان است نیازمندند. به عبارتی دیگر، خلافت الهی در زمین و رهبری بشر اختصاص به زمان خاصی ندارد و خلافت و امامت الهی به مقتضای حکمت و هدایت الهی ضرورت دارد. و پاسخ خداوند از درخواست حضرت ابراهیم^۷ در استمرار امامت به «لَا يَنْالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (بقره: ۱۲۴) به روشنی دال بر استمرار این منصب است.

ولایت و هدایت درونی

یکی از ابعاد مهم امامت هدایت باطنی است. امام، علاوه بر اینکه در حوزه تشریح و زعامت سیاسی و تربیت اخلاقی بر مسلمانان ولایت دارد، از ولایت تکوینی به معنای هدایت درونی نیز برخوردار است و این نوع از ولایت ناشی از مقام و رتبه وجودی اوست. امام از این نظر نیز خلیفه پیامبر است، چراکه همه پیامبران دارای ولایت تکوینی و هدایت درونی بوده‌اند. ولایت درونی و باطنی انبیا تجلی ولایت و هدایت تکوینی خداوند است، همان‌گونه که ولایت و هدایت تشریحی آنان تجلی ولایت و هدایت تشریحی او است. در تعدادی از روایات، امامان به عنوان تجلی نور خداوند در زندگی مؤمنان معرفی شده‌اند. امامان انوار درخشان هدایت الهی‌اند و نور هدایت آنان فضای معنوی زندگی بشر را روشن

می‌سازد. جلوه‌ ظاهری و بیرونی این هدایت با تبیین معارف و احکام دینی، موعظه و ارشاد، امر و نهی، و سیاست و تدبیر محقق می‌شود که همگی در قلمرو هدایت تشریحی قرار دارد و از مقوله‌ ارائه‌ طریق می‌باشد. جلوه‌ باطنی و درونی آن بر قلب‌های مستعد مؤمنان عاشق تأثیر می‌گذارد و آنان را جذب به جمال و کمال امام می‌کند. این دو گونه هدایت درباره قرآن کریم هم محقق است؛ هدایت ظاهری قرآن عمومی و فراگیر است: «هُدًى لِّلنَّاسِ» (بقره: ۱۸۵) ولی هدایت درونی آن ویژه‌ پرهیزگاران است: «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (بقره: ۲)

هدایت امام معصوم نیز دو مرحله‌ تحقق ظاهری و باطنی دارد؛ مرحله‌ ظاهری آن با تعلیم و تدبیر، موعظه و ارشاد، و امر و نهی محقق می‌گردد و مرحله‌ باطنی آن با نفوذ در روح و جان مؤمنان.

هدایت ظاهری امام همچون هدایت ظاهری قرآن عمومی فراگیر است ولی هدایت باطنی او همانند هدایت باطنی قرآن ویژه‌ کسانی است که به امام ایمان آورده‌اند. ایمانی برخاسته از بصیرت و آکنده از یقین که به تسلیم و انقیاد کامل می‌انجامد. اینان، چون امام را تجلی علم و اراده‌ خداوند می‌دانند. در برابر اراده‌ او هیچ تردیدی ندارند و بسان عاشقی دلباخته جذب شخصیت امام می‌شوند و، در نتیجه، به کمال مطلوب نایل می‌گردند. این خود راز دیگری از تلازم قرآن و عترت است که تا قیامت از یکدیگر جدا نخواهند شد، هم در هدایت ظاهری و هم در هدایت باطنی.

امام باقر 7 فرمود: «نورُ الامامِ فی قلوبِ المؤمنینَ انورَ من الشمسِ المضيئةِ بالنهار» (کلینی، ۱۳۶۵: ص ۲۷۷).

نور خورشید جسمانی است و نور امام روحانی. همان‌گونه که وجود روحانی بر وجود جسمانی برتری دارد نور امام نیز بر نور خورشید برتری دارد، و همان‌گونه که

خورشید، با وجود نورافشانی در همه فضا، همگان از آن نور بهره‌ور نیستند بلکه فضای بدون حجاب در معرض بهره‌ر قرار می‌گیرند همه دل‌ها نیز از نور روحانی امام بهره‌دارند بلکه دل‌های بدون حجاب عداوت از نور او بهره‌می‌برند.

محبت به امام اساسی‌ترین شرط برخورداری از هدایت درونی امام است. از این رو، امام باقر 7 در ادامه روایت می‌فرماید: « وَ هُمْ وَ اللَّهُ نُورُ اللَّهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ وَ اللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ نُورُ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ وَ هُمْ وَ اللَّهُ يُنَوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَحْجُبُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ فَتُظْلَمَ قُلُوبُهُمْ وَ اللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ لَا يُحِبُّنَا عَبْدٌ وَ يَتَوَلَّانَا حَتَّى يُطَهَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ لَا يُطَهَّرُ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلَّمَ لَنَا وَ يَكُونَ سَلْمًا لَنَا». (همان: ص ۲۷۶)

این روایت شریف، در واقع، مطابق با آیه مودت است: «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (شوری: ۲۳)

طبق این آیه مزد رسالت خدا در مودت به خاندان عترت است و این مودت مقدمه پیروی است، چنان‌که در آیه دیگری آمده است که پیامبر از مسلمانان مزدی نمی‌خواهد مگر این که کسی بخواهد راهی را به سوی خداوند برگزیند. «قُلْ مَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا» (فرقان: ۵۷)

امامت و غایت خلقت

در روایات بسیاری به این مطلب تکیه شده است که اگر لحظه‌ای امام وجود نداشته باشد زمین اهلس را در خود فروخواهد برد. امام صادق 7 می‌فرماید: «لو بقيت الارضُ بغيرِ امامٍ كساخت» (کلینی، ۱/۲۵۲) در روایت دیگری آمده است: «ان الارض لانبقى بغير امامٍ إلا ان يسخط الله على اهل الارض او على العباد». (همان ص ۱۷۹)

از این روایات به دست می‌آید که وجود امام در نظام آفرینش، به ویژه در نظام حاکم بر حیات در کره زمین، مؤثر است، به گونه‌ای که سرنوشت حیات در زمین برای افراد بشر و دیگر موجودات به وجود امام بستگی دارد. از زمانی که در زمین زندگی به جریان افتاد امام وجود داشته است و تا آخرین لحظه‌ای که حیات در زمین باقی است امام نیز وجود خواهد داشت. این‌گونه وابستگی در گرو آن است که میان وجود امام و وجود حیات در زمین برای انسان و غیرانسان رابطه علیت برقرار باشد. یعنی وجود امام در برقراری نظم و حیات در زمین نقش ایفا کند. علیت امام در نظام طبیعت و، در سطحی فراتر، در نظام خلقت به دو گونه فاعلی و غایی امکان‌پذیر است، زیرا اگرچه فاعل و غایت بالذات همه موجودات وجود خداوند است ولی از آنجا که نظام آفرینش بر اساس علیت و سببیت استوار گردیده است و در حدوث و بقای موجودات اسباب طبیعی و غیرطبیعی دخالت دارد و امام در سلسله علیت فاعلی و غایی جهان قرار دارد، یعنی در قوس نزول فیض وجود به واسطه او به موجودات می‌رسد و در سیر صعود و تکامل موجودات رشد و تکامل از طریق امام محقق می‌گردد.

صدرالمتألهین در شرح این احادیث گفته است:

«خداوند سبحان موجودات را با تفاوت درجات و مراتبی که از نظر شرافت و خست دارند آفرید. پایین‌ترین مرتبه موجودات مواد عنصری زمین است که دورترین فاصله را از لطافت وجودی دارد. اراده حکیمانه خداوند بر این تعلق گرفته است که این مواد عنصری مسیر تکاملی را طی کنند و به غایات برتر خود نایل شوند. بر این اساس، [خداوند] در مسیر تکامل موجودات که از طریق علت غایی تحقق می‌پذیرد هر موجودی را که اشرف و اعلی بود سبب کمال و علت

غایی موجود پایین‌تر از آن قرار داد. بدین ترتیب، [پروردگار عالم] زمین را برای گیاه آفرید و گیاه را برای حیوان و حیوان را برای انسان. و از آنجا که در میان افراد انسان نیز مراتب کمال و نقص وجود دارد، کامل‌ترین انسان را غایت وجود انسان قرار داد که، در حقیقت، غایت دیگر موجودات پایین‌تر از انسان نیز می‌باشد. او همان انسان کامل است که در مرتبه امامت قرار دارد. او سلطان جهان زمینی و خلیفه خدا در زمین است. بنابراین، زمین و آنچه در آن است برای امام آفریده شده است و هر چیز که برای چیز دیگر آفریده شده باشد، هرگاه آن چیز دیگر (غایت) وجود نداشته باشد، آن چیز (ذوالغایه) هم وجود نخواهد داشت. پس، اگر امام که غایت آفرینش زمین و موجودات زمینی است وجود نداشته باشد، زمین و موجودات آن هم وجود نخواهد داشت.» (۱۳۶۶: ۴۶۲)

نتیجه‌گیری

اهمیت و جایگاه رفیع امامت نه از جهت نیابت و جانشینی ظاهری پیامبر اعظم⁶ بلکه از باب ولایت تکوینی و وساطت فیض الهی است که در اثر معرفت و قرب الهی و عبودیت او حاصل است. جایگاه تکوینی امامت توقیفی است و اعتبار هیچ معتبری در آن راه ندارد. ولاء تصرف و باطنی امام به مثابه روحی در کالبد ظاهری منصب امامت است. هرگونه تعریف امامت فارغ از در نظر گرفتن جنبه باطنی آن تنزل شأن امام است و چنین تعریفی غفلت از علل عالیه خلقت و مظهریت اسماء و صفات الهی و توحید ربوبی است. حقیقت این است که آنچه در تبیین این مقام باطنی از قول متکلمان و فیلسوفان ارائه شده است توجیهی انسانی از این معنای والاست. از این‌رو، باید ذهن و ضمیر خود را برای آرایه و پذیرش نظرات و دیدگاه‌های بدیل و کامل‌تر آماده ساخت.

منابع

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه.
- امام خمینی، روح الله (۱۳۷۲)، *مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية*، تحقیق جلال‌الدین آشتیانی، چاپ اول، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، چاپ اول.
- آملی، سید حیدر (۱۳۶۸)، *جامع الاسرار*، تصحیح هانری کرین، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- _____، *المقدمة من کتاب نص النصوص فی شرح قصص الحکم*.
- باقلانی، ابوبکر (۱۴۱۴)، *تمهید الاوائل و تلخیص الدلائل*، بیروت، مؤسسه الکتب الثقافیة.
- بحرانی [علامه]، سید هاشم (۱۳۹۳)، *البرهان فی التفسیر القرآن*، قم، دارالکتب العلمیه.
- _____، *غایة المرام*، تحقیق علی اشوری.
- بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۱۴)، *الصحيح*، بیروت، دار ابن کثیر.
- ابن سینا [شیخ الرئيس، حسین، (۱۳۷۵)، *الاشارات و التنبیها*، نشر البلاغه.
- تفتازانی، سعدالدین (۱۴۰۹)، *شرح المقاصد*، قم، منشورات الشریف الرضی.
- جرجانی، میر سید شریف (۱۴۱۲)، *شرح المواقف*، قم، منشورات الشریف الرضی.
- ابن قولویه، جعفر بن محمد (۱۴۱۷)، *کامل الزیارات*، نشر الفقاهه.
- حسن زاده آملی، حسن (۱۳۷۲)، *انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه*، قم، قیام، چاپ اول.
- _____ (۱۳۶۳)، *یازده رساله فارسی*، بی جا، مؤسسه مطالعات فرهنگی، چاپ اول.
- حسینی طهرانی، سید محمدحسین، *مهترتابان (یادنامه علامه طباطبائی)*، انتشارات حکمت.
- جارالله، محمود (۱۴۰۶) *الکشاف عن حقایق غوامض القرآن*، چاپ دوم، ناصر خسرو، تهران.
- سهروردی، شهاب‌الدین (۱۳۶۹)، *حکمة الاشراق*، نشر پژوهشگاه علوم انسانی.
- مفید، محمد بن نعمان (۱۳۶۹)، *الامالی*، کنگره شیخ مفید.

- _____ (۱۴۱۳)، *النکت الاعتقادیه*، قم، المجمع العالمی لاهل البيت.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۴۱۹)، *مفاتیح الغیب*، بیروت، مؤسسه تاریخ العربی، چاپ اول.
- _____ (۱۳۶۶)، *شرح الاصول الکافی*، ترجمه خواجه جوی، مؤسسه مطالعات فرهنگی.
- صغیر جلال (۱۴۱۹)، *الولاية التكوينية حق الطبيعي للمعصوم*، دارالاعراف، چاپ دوم.
- طباطبایی [علامه] سید محمد حسین (۱۳۹۰) *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسه علمی، چاپ اول.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر (۱۴۱۱)، *التفسیر الکبیر*، بیروت، داراحیاء التراث، چاپ دوم.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵)، *الاصول الکافی*، تحقیق علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم.
- مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۲)، *بحار الانوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء، چاپ دوم.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۴)، *امامت و رهبری*، قم، انتشارات صدرا، چاپ هفدهم.
- _____ (۱۳۶۷)، *انسان کامل*، قم، انتشارات صدرا.
- _____ (۱۴۲۰)، *مجموعه آثار، ولاءها و ولايتها*، ج ۳، قم، انتشارات صدرا، چاپ هفتم.